

اما واقعا مسئله چیست؟

منبع: مجله مهرنامه، شماره هفتم، سال اول، آذرماه ۱۳۸۹

۱. مقاله "نقد کدام متن؟" نوشته آقای عباس عبدی را که در نقد مقاله "نقد از کدام منظر؟" اینجانب به رشته تحریر درآمده، در شماره ششم مهرنامه خواندم. نگارنده این سطور پیش از این در باب نوشته دیگری از جناب عبدی درباره نسبت سیاست و ساده‌زیستی قلم‌زده و باوام کردن مفاهیمی چند از حوزه فلسفه اخلاق به ایضاح بصیرت آن نوشته مبادرت ورزیده است.^۱ اما مقالات "مقایسه از کدام منظر؟" و "نقد کدام متن؟" ایشان از لحن دیگری است و متضمن خطاهایی چند. ایشان در مقاله اخیر خود به نکات اصلی مقاله "نقد از کدام منظر؟" نپرداخته‌اند و همان اشتباه را چند بار تکرار کرده‌اند. در این مقاله می‌کوشم تا با تقریر مجدد محل نزاع، اهم خطاهای مقاله "نقد کدام متن؟" را برشمرده، نکاتی چند را پیرامون آنها متذکر شوم.

۲. آقای عبدی نوشته‌اند: "شاید آقای دکتر دباغ با وضعیت آن دوره به اندازه کافی آشنا نباشند. بنده بارها نوشته‌ام آن زمان جوانان به جای خواندن کتاب آن را می‌خوردند! اگرچه افراد معدودی هم بودند که تفاوت داشتند." اشاره ایشان به اندازه کافی آشنا نبودن اینجانب تلویحاً ناظر به سن من است که آن ایام سن چندانی نداشته‌ام. اگر مراد ایشان تأکید بر چنین امری باشد، حقیقتش این شیوه از استدلال‌ورزی در ترازوی تحقیق‌وزنی ندارد. این کار مصداقی از خلط دو مقوله "تبيين" و "توجیه" است که در مقاله "نقد از کدام منظر؟" به تفصیل توضیح داده شده، اما متأسفانه آقای عبدی در مقاله «نقد کدام متن؟» مجدداً مرتکب آن شده‌اند. مهم نیست که سن من و آقای عبدی چقدر است؛ خاطره نمی‌نویسیم که ایشان بر دقائق و ظرائف چگونگی اشغال سفارت‌خانه ایالات‌متحده در آبان ۱۳۵۸ اشراف داشته باشند و من نداشته باشم. بلکه، تحلیل خویش از چگونگی ارزیابی کارنامه سیاسی سیاست‌مداران را پیش چشم مخاطبان قرار می‌دهیم. در اینجا نه اموری از قبیل سن من و ایشان، بلکه استدلالی که اقامه می‌شود و صدق و کذب مدعیات دست بالا را دارد. لازمه سخن ایشان این است که فی‌المثل درباره مشروطه جز معمرین و کسانیکه آن ایام را بخاطر می‌آورند و "با وضعیت آن دوره به اندازه کافی آشنا" هستند، دیگران نباید اتخاذ موضع کنند. سلاحی که برگرفته شده شمشیر دو دم است و دست بالای دست بسیار. شخص دیگری نیز می‌تواند به آقای عبدی بگوید که شما قبل از انقلاب جوان بوده‌اید و به جهت فقدان آشنایی مکفی با فضای سیاسی آن سالها، تحلیل‌تان از وضعیت سیاسی آن دوران غیر پخته و آغشته به احساسات و عواطف است. این سلاح را باید فرو نهاد که غیررهگشاست و با آن بجایی نمی‌توان رسید. وانگهی! پرسیم چه امر مهمی در میان بوده که در نوشته من از آن غفلت شده است؟ ظاهراً پاسخ این است: "آن زمان جوانان به جای خواندن کتاب آن را می‌خوردند! گرچه افراد معدودی هم بودند که تفاوت

۱. نگاه کنید به: سروش دباغ، "فضیلت و سیاست"، در باب روشنفکری دینی و اخلاق، صراط، ۱۳۸۹، صفحات ۲۴۶ - ۲۶۱.

داشتند. قطعاً دوست گرامی ما آقای علوی تبار جزو معدود افراد است. تصور نمی‌کنم نکته‌نگز و بصیرت‌آموزی در این سخن وجود داشته باشد که فهم آن متوقف بر تجربه زیسته آن ایام باشد.

۳. آقای عبدی نوشته‌اند که در مقاله "نقد از کدام منظر؟" اینجانب "نکات منطقی جالب و حتی بدیهی" که "از فرط بداهت نیازی به ذکر آن نبود" یافت می‌شود. اگر چنین است و تفکیک میان "توجیه" و "تبیین" در زمره بدیهیات است، در حیرتم که چرا ایشان در مقاله اخیر خود نیز مجدداً دچار این خلط و خطا و عدم توجه به این نکته بدیهی (به زعم ایشان) شده‌اند. نمی‌دانم ایشان چه تصویری از صدق و توجیه و معرفت و علم تجربی دارند. اگر بنا بر قول جمهور عالمان علوم تجربی و معرفت‌شناسان، صدق عبارت باشد از "مطابقت با واقع"، و یکی از شروط لازم معرفت، صادق بودن گزاره باشد، چرا نتوان در مثال آقای عبدی موضع آن دانش‌آموز درباره رابطه میان سرعت سقوط آزاد اجسام و جرم را با موضع ارسطو مقایسه کرد؟ روشن است که اگر صدق را بر حسب مطابقت با عالم خارج تعریف کنیم، موضع آن دانش‌آموز صادق است و موضع ارسطو کاذب. اگر روزگاری بطلان موضع دانش‌آموز مشخص شود، قاعدتاً آن را فرو می‌نهمیم و نظر جدید صادق و معرفت‌بخش را برمی‌گیریم. اینکه آن دانش‌آموز دو هزار سال پس از ارسطو می‌زیسته و به صدق گزاره مذکور پی برده (سرعت سقوط آزاد اجسام ربطی به جرم آنها ندارد)، مانع از مقایسه آن دو با یکدیگر نمی‌شود. برخلاف نظر آقای عبدی، مقایسه میان این دو متضمن خلط منطقی نیست. با مطالعه تاریخ علم می‌توان تصدیق کرد که تا ارسطو و گالیله و نیوتنی ظهور نمی‌کردند، علم تجربی تا این میزان پیشرفت نمی‌کرد. سخن بر سر این نیست که آیا دانش‌آموز امروزی فهمیده‌تر از ارسطوست یا ارسطو فهمیده‌تر از دانش‌آموز امروزی؛ چرا که پاسخ روشن است و عظمت و اهمیت و حدت ذهن و میزان فهم و تأثیرگذاری ارسطو بیش از دانش‌آموز امروزی است؛ بلکه سخن بر سر صدق و حجیت معرفت‌شناختی گزاره مذکور است. از این حیث می‌توان دانش‌آموز امروزی را با ارسطو مقایسه کرد و موضع دانش‌آموز را صادق انگاشت. اینکه دانش‌آموز امروزی دو هزار سال پس از ارسطو می‌زید و خوش‌اقبال است که توانسته از یافته‌های بزرگان علم فیزیک به سهولت بهره‌برد، صرفاً نقش تبیینی دارد و جای صدق و حجیت معرفت‌شناختی مدعیات او را نمی‌گیرد. در وادی اخلاق نیز، هنگام بررسی پرونده یک قاتل زنجیره‌ای، با مطالعه پیشینه معیشتی - فرهنگی - روانشناختی - جامعه‌شناختی قاتل زنجیره‌ای، می‌توان فهمید که چرا او دست به چنین جنایت هولناکی زده؛ اما این امر مانع از قضاوت اخلاقی درباره رفتارهای او و ناروا و غیرموجه انگاشتن کنش‌های او نمی‌شود. از اینرو، قیاس میان دانش‌آموز امروزی و ارسطو ابداً مع‌الفارق نیست؛ بلکه هم از منظر تاریخی و هم از منظر معرفت‌شناختی بصیرت‌بخش و معرفت‌زاست. تبیین هیچگاه جای توجیه را نمی‌گیرد و بالعکس. علاوه بر این، روشن نیست ایشان در بحث خویش چه معنایی را از مفهوم «جریان» مراد می‌کنند. صورت مسئله همانگونه که آقای علوی تبار در «تکرار یا تداوم؟» تبیین کرده‌اند، روشن است: چه نسبتی است میان مواجهه جوانان انقلابی صدر انقلاب با فضای سیاسی اوائل انقلاب در قیاس با مواجهه مهندس بازرگان با تحولات سیاسی آن روزگار؟ این مواجهه هم‌سویه نظری می‌دارد و هم‌سویه عملی. هم می‌توان از ربط و نسبت میان باورهای سیاسی این نسل و باورهای سیاسی مهندس بازرگان سراغ گرفت و هم می‌توان به داوری و ارزیابی کنش‌های سیاسی این نسل و

مرحوم مهندس بازرگان پرداخت و از میزان موجه بودن هر یک و احیاناً خطاهای راه یافته بدان سخن راند. آقای علوی تبار در مقاله مذکور به صراحت گفته‌اند که دیگر امروز برخلاف گذشته در روش انقلابی نیستند، رابطه میان ایران و ابر قدرت‌های سیاسی را به نحو دیگری می‌فهمند و بجای اینکه ایران را یک امت بحساب آورند، یک ملت می‌دانند. روشن است که مواضع ایشان به لحاظ نظری تغییر یافته است. بر همین سیاق می‌توان به داوری کنش‌های سیاسی ایشان و هم نسلان‌شان پرداخت. استفاده از واژه "جریان" در این میان به ما کمکی نمی‌کند. ظاهراً آقای عبدی نمی‌خواهند بپذیرند که گریز و گزیری از ارزیابی باورها و کنش‌های سیاسی همه کنشگران در این میان نیست و بسیار تلاش می‌کنند تا صورت مسئله را تغییر دهند. در همین راستا، پرسیده‌اند مقایسه میان مرحوم شریعتی و مرحوم بازرگان و مرحوم مطهری و دانشجویان و جوانان انقلابی با یکدیگر و در چند سطح چیست؟ ایشان در "مقایسه از کدام منظر؟" گفته‌اند: «چنین مقایسه‌ای ممکن است باعث سوء برداشت شود و حقانیتی را برای یک طرف ایجاد کند که واقعیت نداشته است. به نظر من اساس مقایسه دچار ابهام است.» بگذریم از اینکه "حقانیتی را برای یک طرف ایجاد می‌کند که واقعیت نداشته است" چندان معنای محصلی ندارد و اگر مقایسه‌ای درست صورت پذیرد و حقانیت و حقیقتی را نشان دهد لاجرم از واقعیتی پرده برمی‌گیرد؛ روشن نیست که چرا مقایسه میان جوانان انقلابی آن روزگار با مرحوم بازرگان از اساس دچار ابهام است؟ به سهولت می‌توان باورها و کنش‌های دو طرف را با یکدیگر قیاس کرد و البته اگر حقیقتی در این میان آشکار شد بدان گردن نهاد. تکرار می‌کنم: اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. می‌توان نسبت میان ایده‌های انقلابی مرحوم شریعتی و ایده‌های غیر انقلابی مرحوم بازرگان را کاوید و آنرا صورت‌بندی کرد. می‌توان پرسید جوانان انقلابی آن روزگار تا چه میزان تحت تأثیر مرحوم بازرگان و مرحوم مطهری بوده‌اند و تا چه میزان تحت تأثیر مرحوم شریعتی. اما هیچ یک از این امور مانع از آن نمی‌شود که باورها و کنش‌های سیاسی جوانان انقلابی عاقل بالغ آن روزگار را محک زد و صحیح و سقیم آنرا از یکدیگر باز شناخت؟ تأسی جستن به مطهری و شریعتی و بازرگان مانع از ارزیابی مستقل باورها و کنش‌های سیاسی ایشان نمی‌شود. پرسیم آیا باورهای و کنش‌های جوانان انقلابی آن روزگار صادق و موجه بوده است؟ مسئله با به میان کشیدن نام مطهری، بازرگان و شریعتی به طور کامل توضیح داده نمی‌شود. نگوئیم باید آنها را در ظرف زمانی آن روزگار سنجید که همه این مباحث با عنایت به شرایط زمانی و مکانی آن روزگار مطرح می‌شود. سخن بر سر روا بودن یا نبودن باورها و کنش‌های سیاسی آن نسل و چگونگی مواجهه آنها با مسائل پیش رو است؛ همچنان که می‌توان باورها و کنش‌های سیاسی مرحوم مهندس بازرگان را ارزیابی کرد و محصول کار را پیش چشم اهل نظر قرار داد. آقای عبدی با خلط میان دو مقوله "تیین" و "توجیه" از پاسخ گفتن روشن و صریح به این مسئله مهم طفره می‌روند. آقای علوی تبار در مقاله "تکرار یا تداوم؟" آشکارا از خانه‌تکانی فکری خویش پرده برمی‌گیرند، اما آقای عبدی همچنان بر موضع مبهم خویش در این باب اصرار می‌ورزند.

۴. بحث آقای عبدی درباره رابطه سیاست و اخلاق و "فایده‌گرایی اخلاقی" نیز متضمن خطاهای چندی است. از پاسخ ایشان به آقای علوی تبار در مقاله "نقد کدام متن؟" آغاز کنیم. آقای علوی تبار در مقاله « پرسیده بودند که

اگر کامیابی و توفیق عملی را تنها معیار برای ارزیابی دیدگاه‌ها در نظر آوریم، آیا بر نوعی پراگماتیسم و عمل‌گرایی مهر تأیید زده‌ایم؟ پاسخ آقای عبدی از این قرار است: "در پاسخ باید بگوییم که در یادداشت خود بر «موفقیت عملی» به عنوان «تنها معیار» برای ارزیابی مذکور تأکید نکرده‌ام، اما معتقدم که برای ارزیابی سیاستمداران، «موفقیت علمی» آنان مهم و شاید مهمترین و نه «تنها معیار» است. هر چند هنگامی که درباره این معیار سخن بگوییم، جزئیات و پیچیدگی‌های آن بسیار است که موضوع بحث حاضر نیست."

از قضا، برخلاف نظر آقای عبدی، جزئیات و پیچیدگی‌های معیار «موفقیت عملی» در اینجا مهم است و باید بدان پرداخته شود. شأن نزول این مبحث، مطالب آقای عبدی در "مقایسه از کدام منظر؟" درباره مهندس بازرگان است. آقای عبدی در «نقد کدام متن؟» نوشته‌اند که چرا من در نوشته خویش به مهندس بازرگان پرداخته‌ام و از کارنامه سیاسی او دفاع کرده‌ام؛ حال آنکه ایشان تعرضی به مهندس بازرگان نکرده، جز یک مورد درباره مثبت یا منفی بودن کارنامه سیاسی مهندس بازرگان اتخاذ موضع نکرده‌اند. این سخن ایشان غریب می‌نماید. مهم نیست که ایشان یک بار درباره مثبت یا منفی بودن کارنامه سیاسی مهندس بازرگان داوری کرده‌اند یا پنج بار یا ده بار؛ بلکه آنچه اهمیت دارد شیوه‌ی استدلال‌ورزی ایشان در این باب است که به نظر غیرموجه می‌رسد. کل این مجادلات قلمی با مقاله «تکرار یا تداوم؟» آقای علوی تبار آغاز شد که تماماً در خدمت تبیین تفاوت‌ها و تشابه‌های بینش و نگرش سیاسی آقای علوی تبار در نسبت با بینش سیاسی مرحوم مهندس بازرگان است. آقای عبدی هم در "مقایسه از کدام منظر؟" می‌گویند: "اینکه [مرحوم بازرگان] طرفدار اصلاحات بود یا انقلاب‌گری در مقایسه با اینکه چقدر توانسته آن ایده و ارزش و آرمان خود را پیش ببرد و محقق کند مسئله فرعی است... مسئله امروز ما این است که چرا برخی از سیاستمداران گذشته ما نتوانستند جامعه را یک گام به سوی اهداف خویش پیش ببرند، سهل است که رفتارشان موجب دور شدن از آن اهداف شد." روشن است که تمام این سخنان درباره ایده‌ها و مشی سیاسی مهندس بازرگان است؛ آنوقت پرسیده می‌شود که چرا اینجانب به مهندس بازرگان پرداخته‌ام و از ایشان دفاع کرده‌ام. من تلقی آقای عبدی از چگونگی ارزیابی کارنامه سیاسی یک کشگر سیاسی (در اینجا مرحوم مهندس بازرگان) را نقد کرده‌ام؛ چراکه ایشان در رتبه سابق به نقد مهندس بازرگان پرداخته‌اند؛ نقدی که به توضیحی که در ذیل می‌آید، از درک ناصوابی از رابطه سیاست و اخلاق نشأت می‌گیرد.

اگر «موفقیت عملی» مهمترین معیار ارزیابی کارنامه سیاستمداران است، چرا بر پراگماتیسم و عمل‌گرایی مهر تأیید زنیم؟ اگر این معیار، «مهمترین» و نه «تنها معیار» است، بحث از دو حالت خارج نیست: یا صرفاً با همین معیار باید به ارزیابی کارنامه سیاسی سیاستمداران همت گماریم که مدلول آن صحنه نهادن بر پراگماتیسم است؛ چراکه اگر سیاستمداری بتواند با بکار بستن اصناف ترفندها و حیل و نقض اصول اخلاقی و حقوق بشر اهداف خویش را محقق کند، به موفقیت عملی دست یافته و کامیاب است. کما اینکه سیاستمدارانی چون مائو و استالین نیز در عمل موفق بودند و اهداف خویش را محقق ساختند. در غیر اینصورت؛ اگر «موفقیت عملی» تنها معیار نیست، مادامیکه معیارهای دیگر به میان نیاید و به بحث گذاشته نشود، نمی‌توان درک و تلقی روشنی از چگونگی ارزیابی سیاستمداران و کارنامه

سیاسی ایشان داشته باشیم. مسئله ذوابعداد و پیچیده است و نمی‌توان در اینجا بر احتی حکم کلی و جهان‌شمول صادر کرد و با صرف به میان کشیدن مفاهیم هزینه و فایده و موفقیت عملی مسئله را حل شده انگاشت؛ مگر اینکه به درک بسطی از رابطه سیاست و اخلاق بسنده کنیم. از این حیث با آقای عبدی همدلم که سیاست‌مداری مثل چرچیل کامیاب بوده و صرف تأکید بر اینکه سیاست‌مداری ایده‌های خوب و رهگشایی دارد، اما چندان دلمشغول و پیگیر محقق شدن آنها نیست، کفایت نمی‌کند. سیاست مدار باید تمامی مساعی خویش را بکار گیرد و در شطرنج سیاست با مهارت تمام و ملاحظه جمیع جوانب به گونه‌ای حرکت کند تا به قدر طاقت بشری اهداف خویش را محقق کند. اما، صرف تأکید بر «موفقیت عملی» و فراچنگ آوردن آن در این میان کفایت نمی‌کند، مؤلفه‌های دیگری نیز در کارند. از قضا، مفهوم «فایده‌گرایی عنان گسیخته» که از نظر آقای عبدی خلاف «عقل سلیم» است و «به غایت نامفهوم و کشدار»، حدود و ثغور مشخص و معنای روشنی دارد. با رجوع به ادبیات بحث می‌توان دید که مفاهیمی از این سنخ در میان متخصصین و اهل نظر به نحو مبسوطی به بحث گذاشته شده است. نقد فیلسوفی مثل دیوید راس در قرن بیستم بر فایده‌گرایان کلاسیک این است که این فایده‌گرایان می‌کوشند چگونگی رسیدن به داوری‌ها و کنش‌های اخلاقی موجه را صرفاً با میان کشیدن مفهوم فایده و بیشینه کردن فایده و کمینه کردن درد و رنج توضیح دهند. به تعبیر راس، «فایده» تنها وصف اخلاقی مربوط^۲ نیست، بلکه باید ملاحظات اخلاقی دیگری را به میان آورد تا به کنش اخلاقی موجه برسیم؛ چراکه در غیر این صورت خلاف شهودهای عرفی اخلاقی عموم انسان‌ها عمل کرده‌ایم؛ که امری غیرموجه است.^۳ می‌توان برای نجات جان پنج انسانی که برای جامعه خیلی مفید و کارآمد هستند و در ICU بیمارستانی بستری هستند و در حال مرگند، انسان سالم غیر مفیدی را در بیمارستان بستری کرد و با استفاده از ارگان‌های حیاتی او (قلب، کلیه، کبد، شش، مغز)، پنج بیمار بستری شده را نجات داد، اما به قیمت گرفتن جان انسان سالم مذکور. شهودهای اخلاقی عرفی عموم انسان‌ها بر این کار صحه نمی‌گذارند، ولو اینکه انجام این کار، بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج عموم انسان‌های آن جامعه را به همراه داشته باشد؛ چراکه نمی‌توان بی‌جهت جان انسان بی‌گناهی را گرفت. بر همین سیاق، در وادی سیاست نیز می‌توان با صرف مدنظر قرار دادن فایده و هزینه و بدون عنایت به ملاحظات دیگری از جمله حقوق بنیادین و تخلف‌ناپذیر انسان‌ها به انجام یا ترک فعلی همت گمارد. فایده‌گرایی عنان گسیخته یعنی صرفاً معطوف به بیشینه کردن فایده و کمینه کردن درد و رنج عمل کردن، قطع نظر از سایر ملاحظات و مؤلفه‌ها. اگر آقای عبدی مقاله «نقد از کدام منظر؟» را با تعجیل کمتر و تأنی بیشتری می‌خواندند، درمی‌یافتند که من نوشته بودم مرحوم بازرگان فایده‌گرای عنان گسیخته نبود؛ اما لازمه این سخن این نیست که ایشان اساساً فایده‌گرا نباشد. برخی از قرائت‌هایی از فایده‌گرایی که در قرن بیستم اقامه شده‌اند، برخلاف وحدت‌گرا بودن^۴ فایده‌گرایان کلاسیک، کثرت‌گرا^۵ هستند و مؤلفه‌های دیگری را برای رسیدن به داوری‌ها و کنش‌های اخلاقی موجه

۲. morally relevant feature

^۲ برای بسط بیشتر این مطلب، نگاه کنید به:

David Ross (۱۹۳۰) *The Right And The Good* (Oxford: Clarendon Press), chapter ۲.

^۴. monist

^۵. Pluralist

در نظر می آورند. علی الاصول، می توان به قرائت دیگری از فایده گرایی باور داشت و آنرا در کار گرفت. پس همچنان که نمی توان بی عنایت به کارآمدی و هزینه و فایده و توفیق عملی در وادی سیاست بود، صرف تأکید بر این مؤلفه در این وادی کفایت نمی کند. پیچیدگی و توبرتو بودن مسئله از همین جا نشأت می گیرد. بحث من در باب امیر کبیر و مصدق و بازرگان در «نقد از کدام منظر؟» نیز باید از این منظر فهمیده شود: تأکید بر ذوابعاد و پیچیده بودن مسئله و توضیح این مطلب که نباید صرفاً با مدنظر قرار دادن اصول و صورت بندی های از پیش موجود و تعیین شده به ارزیابی کارنامه یک سیاست مدار پرداخت. نوشته بودم که منکر اشتباهات سیاسی امیر کبیر و مصدق نیستم، اما بر این باورم که جهت گیری های کلان ایشان علی الاصول درست بوده و در راستای پاس داشت منافع ملی و خدمت به این ملک و ملت بوده است. پس هم هزینه و فایده مهم است و بیشینه کردن فایده و کمینه کردن درد و رنج شهروندان، هم پاسداشت اصول اخلاقی بنیادین؛ نه صرف تأکید بر یکی و دیگری را مغفول نهادن. و البته همه این امور را توأمان در سیاست ورزی پیش چشم داشتن، کاری است سترگ که کثیری از عهده انجام آن بر نمی آیند.

5. جای شگفتی است که آقای عبدی تصور می کنند که هر کس از قیود اخلاقی سیاست و سیاست ورزی اخلاقی سخن می گوید، "سیاست را با منطق گرایی اخلاقی بلا موضع می کند" و "نتیجه نهایی آن [را] به مذهب بردن اخلاق و سیاست توأمان،" می داند. ظاهراً ایشان درک قدیمی ای از اخلاق دارند و با مباحثی که طی دهه های اخیر در باب رابطه میان سیاست و اخلاق در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست صورت گرفته چندان آشنا نیستند. اخلاق در جهان جدید صرفاً ناظر به خلیقات آدمی نیست که در وعظ و نصیحت خلاصه شود و کسب فضائل و دفع رذائل اخلاقی غایت قصوای آن باشد؛ بلکه تمام شئون زندگی و کنش های مختار انسان در حوزه های مختلف را نیز دربرمی گیرد. از این رو، همچنان که رفتار یک پزشک برای مبادرت ورزیدن به سقط جنین یا کشتن مشفقانه⁶ بیماری در اخلاق پزشکی⁷ مشمول قضاوت های اخلاقی قرار می گیرد؛ رفتار فلان مدیر برای احداث بهمان پل یا جاده در اخلاق محیط زیست⁸ به بحث گذاشته می شود؛ کنش های سیاست مداران و کارنامه سیاسی ایشان نیز با مدنظر قرار دادن نظریه هایی که در اخلاق هنجاری به بحث گذاشته می شوند (نظیر وظیفه گرایی، فایده گرایی، اخلاق در نظر اول، اخلاق مبتنی بر حق...)، مورد ارزیابی قرار می گیرد. چنین کاری ابداً متضمن به مذهب بردن اخلاق و سیاست نیست. داوری ایشان در این باب از اساس نادرست است. علاوه بر این، ظاهراً ایشان تفاوت چندانی میان اخلاق و عرفان قائل نیستند و تصور کرده اند که جملات پایانی و شعر پایانی مقاله «نقد از کدام منظر؟» صبغه عرفانی داشته است. خطای ایشان از اینجا ناشی می شود که تمایز و تفاوتی میان عرفان و اخلاق قائل نیستند؛ اگر در شعر یاد شده سخن از تجارب عرفانی و اذواق و مواجید عرفا یا دعاوی وجودشناختی عرفا در باب سلسله مراتب هستی رفته بود، عرفانی انگاشتن آن موجه بود؛ اما شعر مذکور متضمن دستورالعملی اخلاقی است و ماحصل مباحث بخش دوم مقاله. علاوه بر این، چه منعی دارد که در کل

6. euthanasia

7. medical ethics

8. environmental ethics

یک مقاله، یکبار و نه به کرات، از شعری برای ایضاح مطلبی مدد گرفته شود؟ این امر چه نسبتی با "خواندن الرحمان بر سیاست" و اخلاق دارد؟ چنین قیاسی از خلط عرفان و اخلاق و عدم وقوف به قلمرو این دو مقوله نشأت می‌گیرد.

۶. در انتها مایلیم به اشکال صوری‌ای در مقاله آقای عبدی اشاره کنیم. تعبیر "بنده در این مورد نظر خودم را قبلاً به‌طور خلاصه گفته‌ام"، و "درباره چرایی ضرورت این تمایزها قبلاً دو یادداشت در روزنامه‌های هم‌میهن و شرق نوشته‌ام" به چه کار مخاطب ایشان می‌آید وقتی منبع و ارجاعی در میان نیست؟ روشن نیست ایشان نظر خود را کجا به‌طور خلاصه گفته‌اند و دو یادداشت مذکور کجا به چاپ رسیده‌اند؟ قاعدتاً یا باید مخاطب حدس بزند یا همه یادداشت‌های متعدد ایشان در آن دو روزنامه را دوباره بخواند تا به یادداشت‌های مورد نظر برسد که امری عاقلانه و عملی نمی‌نماید. بهتر است در این موارد از سنت ارجاع‌دهی استفاده شود تا مخاطب در احراز مراد نویسنده سرگردان نشود.

۷. مطالب فوق، متضمن اهم خطاهای مقاله «نقد کدام متن؟» آقای عبدی است. اگر ایشان مایلند این بحث را ادامه دهند، خوبست مواضع خویش را به صراحت در باب باورها و کنش‌های سیاسی جوانان انقلابی آن روزگار و باور و کنش مرحوم مهندس بازرگان روشن کرده، با پیش چشم داشتن درک منقح و روشنی از مباحث اخلاقی جدید، به ارزیابی آنها همت گمارند. تنها با اتخاذ چنین روشی است که می‌توان این مباحثه قلمی را پیش برد؛ بحثی که مفید فایده باشد و تصویر ما از نحوه سیاست‌ورزی همه کنشگران سیاسی اوائل انقلاب را روشن‌تر ساخته، درک ما از رابطه میان سیاست و اخلاق را منقح کرده، حدود و ثغور سیاست‌ورزی اخلاقی را روشن کند.

زین روش بر اوج انور می‌روی

ای برادرگر بر آذر می‌روی